

بهار یعنی راه رفتن، دویدن

خوابیدن و برخاستن بدون درد و دغدغه

دکتر فاطمه پیغمبری - مدیر گروه آناتومی دانشکده پزشکی علی بن ابیطالب

گل لیزندی چید

مادره سینه‌ی چایی در دست

هدیه اش داد به من

آمد آنجا لبه پاشویه نشست

خواهرم تکه نانی آورد

پدرم دفتر شعری آورد

شعر زیبایی خواند

تکیه بر پشتی داد

و مرا برد به آرامش زیبای یقین

با خودم می‌گفتم:

زندگی راز بزرگیست که در ما جاریست.

زندگی فاصله آمدن و رفتن است.

سهراب سپهری

چه زیباست، اگر بتوانیم در فاصله بین این آمدن و رفتن، اثربگیریم و تاثیر بگذاریم. گویی همین دیروز بود که از من خواسته شد، نقشی ولو کم رنگ در برگزاری جشن سپاس داشته باشم. ابتدا قرار بود که بنده به مانند تعدادی از دوستان هم درد خویش از خاطراتم در دوران بیماری از جمله تجربه مقابله با دوره های شیمی درمانی و تحمل و مبارزه با شرایط سخت و

دشوار آن بگویم و علیرغم اینکه یادآوری آن زمان اصلا برایم خوشایند نبود. اما به نتیجه عمل و اثرگذاری آن فکر کردم، نتیجه ای که شاید میتوانست برای سایر هم نوعانم مفید باشد، چرا که من یکی از بیماران مبتلا و مطلع در این زمینه بودم.

گروهی که قرار بود از تجربیات دوران بیماری صحبت کنند، تکمیل شده و به پیشنهاد بنیان گذاران این جشن رفته رفته نقش من در این میان شکل دیگری به خود گرفت و قرار بر این شد که با تهیه مستندی، نحوه برخورد مناسب با کلمه سرطان و مصائب در پیش روی بیماران و اطرافیان او ملموس تر و تاثیر گذارتر گردد.

فکر نمی کردم که ما حاصل این کار بیشتر از آنکه برای دیگران مفید باشد، برای خود من ارزشمند خواهد بود .

به واسطه ی این جشن، دوستان زیادی به جمع سایر عزیزانم اضافه شدند و بنده سعادت این را یافتم که در برنامه های تلویزیونی و سایر رسانه ها، حضور داشته و با تعداد کثیری از هموطنانم که اکثر آن ها را حتی هنوز ندیده ام ارتباط برقرار کنم، هموطنانی که با لطف خود به من انرژی بیشتری برای مبارزه با بیماری هدیه کردند.

آنگاه بود که دریافتم چقدر اسم سپاس برازنده نام این جشن است.

سپاس پرودگاری را که با چیدمان هوشمندانه ابزار های خویش، یعنی بنیان گذاران اینگونه جشن ها، اینچنین دل های بندگان هم درد خود را به یکدیگر نزدیک و آشنا می کند تا رنج انزوا و تنهایی از یادشان برود.

سپاس دوستان عزیز را که اینچنین صادقانه و صمیمانه در طی این یکسال به جمع دوستان خوب من اضافه شدند و ما از هم درس استقامت و شجاعت گرفتیم :

یاد گرفتیم زیاد هم نباید سخت گرفت و کچلی ، دوران خیلی بدی هم نیست .

یاد گرفتیم که در دل شب، وقتی تنها گوش شنوا خداست، باید ناله ها و درد ها را به او گفت و نباید غیر از خدا از هیچ کس انتظار داشت و بدین گونه مستقل شدیم .

یاد گرفتیم که برای هرچیز باید انتظار کشید و ماحصل انتظار صبور شدن است، انتظار نوبت
دکتر، انتظار اتمام تزریق، انتظار نتیجه آزمایشات و ...

از همه مهم تر یاد گرفتیم که بهار تعاریف دیگری نیز دارد.

بهار یعنی پیشیدن طعم غذا

بهار یعنی شکوفه زدن موهای سر و کنار گذاشتن کلاه کُیس و کلاه و ...

بهار یعنی دیدن رنگه‌هایی به جز سیاهی

بهار یعنی اعتماد به نفس

بهار یعنی پایان دوره درمان

بهار یعنی راه رفتن، درویدن، خوابیدن و برخاستن بدون درد و دندنه و خلاصه اینکه

بهار یعنی درک واقعی :

سینه‌ی پای

تکه نان

دقتر شعر پدر

و رسیدن به آرامش زیبای یقین

آنگونه که سهراب سرود

سپاس از همه کسانی که این درس‌ها را یادمان دادند و عزیزانی که جشن‌هایی را برگزار می
کنند که برای همه ما کلاس درس باشد.

کلاس اثر گذاری و اثر پذیری و چه خوب تر اگر فراموش نکنیم که :

در این کلاس ها گاهی مبتلاییم و گاهی تماشاچی و مهم تر آنکه جایگاه ها به راحتی تغییر می کند.

بیاید تصمیم جدی بگیریم و به سمتی نو برای روش زندگی حرکت کنیم تا بتوانیم تعداد مبتلایان را کم و به جمع تماشاگران بیافزاییم و به عبارتی به مفهوم کلمه جشن نزدیک تر شویم. در پایان :

امیدوارم که اینگونه جشن ها تداوم یابند و ما در آینده، شاهد همایش هایی باشیم تحت عنوان همایش های مردمی سرطان، که در آن به دور از دست آوردهای جدید درمان و تکنیک های ژن یابی و خاطرات و تجارب بیماران مبتلا را چهره به چهره و در تعامل مستقیم با یکدیگر شاهد باشیم. شاهد :

عکس های قبل و بعد درمان بیماران

دست آوردها و قابلیت های جدید بعد از مبتلا شدن به بیماری

تغییرات روحی و رفتاری و نحوه جدید نگرش به زندگی

بخش خاطرات دوره درمان

و...

در پایان بر خود واجب می دانم که از جناب آقای دکتر مرتضوی زاده که یکی از بنیان گذاران

اینگونه همایش ها در سرزمین کویریمان یعنی یزد می باشند صمیمانه تشکر کنم.

باشد که تعهد ایشان و سایر متخصصین در این امر خود بیمه نامه ای باشد برای سلامتی

همیشگی آنان.

ماهنامه ی سرطان تا سلامتی ، شماره هفت